

طرح حمایت از کارگران زندانی، یک تجربه ی شخصی

کیوان امیری الیاسی

9 خرداد 1386

وبلاگ روز نوشت های عمو کیوان

<http://www.apis.blogfa.com/post-122.aspx>

روز دوشنبه کار را در دانشگاه صنعتی شریف شروع کردیم، می دانستیم که حراست محیط ساختمان ابن سینا را بین ساعت 10 تا 11 بازرسی می کند. ساعت 12 زمان خوبی برای شروع کردن طرح بود. هم دانشگاه شلوغ تر بود و هم از بازدید حراست در امان می ماندیم، مگر این که گزارشی رد می شد.

میزمان را در نزدیکی برد انجمن اسلامی قرار دادیم، این کار با اعتراض برخی اعضای انجمن اسلامی مواجه شد، نمی خواستند تشکل ملی - اسلامی شان به کارگر آلوده شود، همان هایی که در جریان اختلافات سال گذشته وقتی بهشان می گفتم آجر به آجر این دانشگاه از دسترنج کارگران روی هم قرار گرفته ، حرفم را به تمسخر می گرفتند. پارلمان دانشجویی! یا دنبالچه های اسلام سیاسی! کسانی که ترجیح می دهند با چهره های دست چنم دو خردادی لاس بزنند و مراقب باشند که آلوده به کارگر نشوند. تهدید کردند که میزتان را آن طرف بگذارید چون ممکن است حراست فکر کند که برنامه ی انجمن اسلامی است، می خواستم بگویم حراست خودش هم می داند که جنم این کارها را... گفتم اگر می خواهید این جا نباشیم گزارشمان را به حراست بدهید، آن ها بیایند جمع مان کنند؛ کار بالا می گیرد و با پا در میانی یکی دو نفر می رویم کمی آن ورتر بساطمان را پهن می کنیم! حالا بهتر می فهمم که چرا انتخابات انجمن ما بر خلاف انجمن پلی تکنیک و انجمن علامه در کمال آرامش برگزار شد، چون دانشگاه نگرانی ندارد، شاید بتواند از طریق انجمن کارمندان حراست را تعدیل کند تا از تعداد کمتری کارمند استفاده کند، صرفه جویی به نفع جیب حکومت اسلامی!!

استقبال دانشجویان بد نیست، بهتر از چیزی است که فکر می کردم، بعضی ها باورشان نمی شود که این کارگران به خاطر برگزاری مراسم یک می در زندان باشند، بعضی ها خوب کمک می کنند اما اکثر دوستان خودمان جیبشان بدجوری خالی است! به صورت آمپریک هم به طبقه ی کارگر گره خورده ایم!!

صندوق را تا وقتی که محوطه خلوت می شود نگه می داریم، به ریسک برخورد با حراست نمی ارزد، روزهای بعد را هم احتیاج داریم.

سه شنبه ظهر کارمان را دوباره شروع کردیم، استقبال در حد دیروز بود، هنوز خیلی جا دارد تا فضا اشباع شود، دانشجویی که ظاهر مذهبی دارد می آید جلو و کمکی به صندوق می اندازد، تاکید می کند که از طرف جمعی از دوستان بود، من و مهسا و حسین متعجب می شویم و چند دقیقه ای بحث می کنیم.

یکی از برادران بسیجی چند بار از کنار صندوق رد می شود و با نگاه خشمگین ما را می پاید، به مهسا گفتیم این یارو بد نگاه می کنه حتما گزارش می ده، چند دقیقه بعد دیدم مهسا می گه یارو داره با موبایل حرف می زنه احتمالا خبر رو رد کرد، سریع با چاقو صندوق را که کلی چسب کاری شده از کنار پاره می کنم که پول ها دست حراست نیفته، پول ها رو در می آرم، چند دقیقه نشده که سر و کله شون پیدا می شه!

می گه از طرف انجمن هستین؟! می گم نه! خیالش ناراحت می شه، می پرسه مجوز دارین! می گم نه، فکر نمی کنم نیازی به مجوز داشته باشه، می گه جمع کنین دارین برای زندانی سیاسی کمک جمع می کنین! (با حالت تهدید) می گم داریم برای خانواده هاشون کمک جمع می کنیم، می گه اصرار نکنم، بعد شروع می کنه به سخنرانی که آره محمود صالحی وضع مالی اش خوبه و تو نقده یا پاره (بعد که باش حرف می زنی می فهمم منظورش سقزه) کله پزی داره! هر چی توضیح می دم به خرجش نمی ره، گیر داده به کله پزی! می خواستم بگم کله پزی رو اون بالا دستی ات داره که کله ات رو پخته! هیچی نگفتم! بساط رو جمع کردیم، مجبوریم دستی کمک جمع کردن رو ادامه بدیم!